

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه

در شعر گذشته ایران

لیلا حاجی *

دکتر محسن ایزدیار **

دکتر مجید عزیزی ***

چکیده

سخن گفتن بدون مخاطب و فرض مخاطب چندان معنا ندارد. این مخاطب است که چه حاضر و چه غایب روی سخن با اوست و تأثیر قاطع بر عناصر سخن دارد و اوست که زمینه معنایی سخن و شیوه بیان آن را به اقتضای ظرفیت‌های علمی و هنری شاعر تعیین می‌کند. بر خلاف مخاطب برون‌متنی که خودش انتخاب می‌کند، مخاطب درون‌متنی توسط آفریننده ادبی انتخاب می‌شود. یکی از این مخاطبان درون‌متنی که آفریننده اثر ادبی در شعر آن را می‌آفریند معشوق شاعر است که در مخاطبات عاشقانه او را مورد خطاب قرار داده و با او به گفت‌وگو می‌نشیند. در این پژوهش، نگارندگان تلاش کرده‌اند چهره معشوقی را که شاعر شعر کهن او را در اشعارش مورد خطاب قرار داده است از منظر زیبایی‌شناسی بررسی کنند. حاصل این پژوهش آن است که شاعران برای جذب مخاطب و نیز زیبایی‌بخشی به تخاطبات عاشقانه‌شان از مجموع توصیفات ظاهری و تصویرسازی‌های بدیع بهره می‌گرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی

مخاطب، تخاطبات عاشقانه، معشوق، شعر

* دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، اراک، ایران.

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، اراک، ایران. (نویسنده مسوول)

*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، اراک، ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۱۸

بر خلاف مخاطب برون‌متنی که خودش انتخاب می‌کند، مخاطب درون‌متنی توسط آفریننده ادبی انتخاب می‌شود. یکی از این مخاطبان درون‌متنی که توسط آفریننده اثر ادبی در شعر خلق می‌شود معشوق شاعر است که در مخاطبات عاشقانه او را مورد خطاب قرار داده و با او به گفت‌وگو می‌نشیند.

از آن جا که در این مقاله، مخاطب‌سنجی یکی از همین مخاطبان درون‌متنی است باید گفت هر چه شاعر در ایجاد رابطه درونی با مخاطب درون‌متنی موفق‌تر باشد در شعر خصوصیتی را به وجود می‌آورد که به مخاطبان خود فرصت می‌دهد حلقه آخر ارتباط را نه به عنوان شنوندگانی منفعل بلکه به عنوان خوانندگانی هنرمند و ادیب بسازند.

از آن جمله می‌توان به بیت‌هایی از حافظ اشاره نمود که به صراحت مخاطبان را به رایزنی فرا می‌خواند:

دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم گفت: کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم؟!
قامتش را سرو گفتم، سر کشید از من به خشم دوستان! از راست می‌رنجد نگارم، چون کنم؟!
(حافظ، ۱۳۷۰: ۴۷۴)

و یا مولانا که در این بیت، ابتدا وصف حال خود را می‌گوید و در پایان کلام، هم‌صدایی مخاطبان را در جمله «ارفق بنا یا ربنا» می‌طلبد و جالب این جا است که فعل اول شخص مفرد «نخواهم زد» و یا ضمیر مفرد «میم در جانم» در پایان بیت جای خود را به ضمیر جمع می‌دهد: دیگر نخواهم زد نفس این بیت را می‌گوی و بس بگداخت جانم زین هوس، «ارفق بنا یا ربنا»

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴)

کاربرد افعالی که مخاطب را به «شنیدن» و «دقت‌کردن» دعوت می‌کند و یا تکرار مفهومی که باید پررنگ‌تر به گوش مخاطب برسد و تمام فنونی که شاعر به کار می‌بندد تا توجه شنونده شعر را تا حد امکان به مفهوم تصویر مورد نظر خود جلب کند و در لحظه، احساسات وی را دگرگون سازد همگی حاکی از وجود «خواننده درون‌متن» و هویت مشخصی است که شاعر، همگامی او را می‌طلبد.

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران □ ۷۹

یکی از این مخاطبان درون‌متنی که توسط آفریننده اثر ادبی در شعر خلق می‌شود و شاعر، کلام خویش را خطاب به او بیان می‌کند «معشوق» است. معشوقی که شاعر در مخاطبات عاشقانه او را خطاب می‌کند و با او به گفت‌وگو می‌نشیند.

شاعران ایرانی در طی قرن‌ها، معشوق‌های گوناگونی را مورد خطاب قرار داده‌اند. مخاطبان آنان، زنان ایرانی، گاه کنیزکان ترک و رومی و گاه نیز غلامان و بزرگان ترک و هندی و غیر ایرانی بوده‌اند.

بدیهی است منظور نگارندگان در این پژوهش، معشوقی که شاعر به طور کل در اشعارش راجع به او سخن گفته باشد نیست، بلکه در این تحقیق فقط معشوقی در نظر است که مورد خطاب شاعر در تخاطبات عاشقانه بوده است و به مخاطب‌شناسی این نوع معشوق و نیز به تطبیق مخاطب‌شناسانه معشوق در تخاطبات عاشقانه ادب کلاسیک و معاصر پرداخته است.

معشوق مخاطب شاعر در اشعار غنایی کلاسیک

عشقبازی و تخاطبات عاشقانه شاعران با کنیزکان خوب‌رو از اواخر قرن سوم معمول شد. شعر زیر پشیمانی و ندامت رودکی را از افروختن معشوقه‌ای که مملوک او بوده و در خطاب به او ابراز شده نشان می‌دهد:

چو گسی کردم ت به دستک خویش گنه خویش بر تو افکندم
خانیه از روی تو تهی کردم دیده از خون دل بیگندم
عجب آید مرا ز کرده خویش کز در گریه ام همی خندم

(رودکی، ۱۳۷۴: ۷۷)

معشوقی که در ادب کلاسیک مورد خطاب شاعران بوده است دارای این صفات و مناسبات بوده است: (تقسیم‌بندی‌ها بر اساس کتاب «در سایه آفتاب» از تقی پورنامداریان است)

الف) از نظر موقعیت اجتماعی، هیچ برتری بر عاشق ندارد و حتی نسبت به عاشق در

۸۰ زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران

مرتبه دون‌تری قرار دارد، زیرا در نظام اجتماعی دوران کلاسیک، زنان در کارها و مقام و موقعیت‌های اجتماعی به طور کلی شرکت نداشتند و غلامان و پسران نیز در سنین نوجوانی و جوانی، کمتر فرصت به دست آوردن مقام و منصبی را داشتند:

صنما! بی‌تو دلم هیچ شکیا نشود و گر امروز شکیا شد فردا نشود
نکشم ناز تو را و ندهم دل به تو هم تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود
به مدارا دل تو نرم کنم و آخر کار به درم نرم کنم گر به مدارا نشود

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۱)

می‌بینیم که مقام معشوق مورد خطاب شاعر، مقامی پست است که در برابر درم و دینار عشقش مورد معامله قرار می‌گیرد.

ب) از آن جایی که فاقد علم و دانش است از نظر فضل و کمالات به سبب نظام اجتماعی و فرهنگ غالب، از شاعر فروتر است.

ج) معشوق مخاطب شاعر در ادب کلاسیک مظهر زیبایی، ناز و ملاحظت است و از نگاه عاشق کسی به زیبایی او نیست:

روی تو خوش می‌نماید آینه ما کآینه پاکیزه و روی تو زیبا
چون می‌روشن در آینه صافی خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
هر که دمی با تو بود یا قدمی رفت از تو نباشد به هیچ روی شکیا

(سعدی، ۱۳۷۳: ۳۹۶)

د) به سبب زیبایی زایدالوصف، عاشقان بسیار دارد و به همین سبب معمولاً سنگین‌دل است و به عاشقان توجه و اعتنایی ندارد:

آن همه دل‌داری و پیمان و عهد نیک نکردی که نکردی وفا

(همان)

در این دوره به ویژه در دوره سبک خراسانی و سبک عراقی معمولاً معشوق، ترکان

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران ۸۱

لشکری یا مذکر هستند. از این رو، وقتی چنین معشوقی مورد خطاب شاعر قرار می‌گیرد صفاتی چون عربده‌جویی، بی‌وفایی، جفاکاری، خون‌ریزی و ظلم جزو صفات این مخاطب می‌شود؛ حتی می‌توان گفت دلیل عمده‌ای که در شعر فارسی نگاه معشوق تیر و ابروی او کمان و زلفش کمند است به این سبب است که این معاشیق ترک عمدتاً نظامی بوده‌اند. در دیوان فرخی سیستانی مکرراً این معشوقان ترک نظامی مورد خطاب شاعر قرار می‌گرفته‌اند:

مرا سلامت روی تو باد ای سرهنگ چه باشد ار به سلامت نباشد این دل تنگ
دلم به عشق تو در سختی و عنا خو کرد چنان که آیین زنگ خورده‌اندر زنگ
از این گریستن آن است امید من که مگر به اشک من دل تو نرم گردد ای سرهنگ

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۲۰۸)

و یا آن جا که خطاب به معشوق می‌سراید:

بر کش ای ترک و به یک سو فکن این جامه جنگ چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ...

(همان، ۲۳)

از اواخر قرن چهارم، سلسله غزنویان به تدریج قوت می‌یابد و به زودی جای دولت سامانی و برخی دیگر از حکومت‌های ایرانی را می‌گیرد. اگر چه بافت ارتباطی حاکم بر روابط شاعر مداح و ممدوح تا اندازه‌ای تغییر می‌یابد اما بر رابطه میان عاشق و معشوق که با عاطفه انسانی سر و کار دارد چندان تأثیر نمی‌گذارد؛ به همین سبب به‌رغم پیچیدگی و دشواری زبان مدح، غزل و تغزل عاشقانه هم‌چنان سادگی و صمیمیت خود را در حوزه لفظ و معنی حفظ می‌کند و این امر خصوصاً در تخاطبات عاشقانه مشهود است. به عنوان مثال شاعرانی مثل انوری و خاقانی اگر چه در خطاب با ممدوح به ایراد معانی دقیق و زبان دشوار و پیچیده روی می‌آورند، اما در تخاطب با معشوق، زبانی نرم و ساده و روان و خالی از ابهام دارند.

به این غزل عاشقانه از مسعود سعد که با نهایت روانی و سادگی با مخاطب خود سخن می‌گوید توجه کنید:

خورشید تو یوی و ذره ما ییم بی‌روی تو روی کی نماییم

۸۲ زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران

تا کی به نقاب و پرده یک ره از کوی برآی تا برآیم
... آخر نه ز گلبن تو خاریم آخر نه ز باغ تو بیایم

(سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۴۹۴)

نگرش خاقانی در تخاطبات عاشقانه‌اش با معشوق بر حسب کلام خاص وی همراه با توصیفات متنوع بوده است؛ وی با استفاده از قدرت تخیل خارق‌العاده خویش با القاب و عناوین متعددی معشوق را مورد خطاب قرار داده است:

- گاه معشوق مخاطب خویش را حیات‌بخش و صعب‌الوصول می‌داند و او را این گونه خطاب می‌کند:

بر دل چو آتش می‌روی تیز آمدی کش می‌روی در جوی جان خوش می‌روی آب حیوان تا کجا

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۶۹)

- گاه معشوق را به عنوان کسی مورد خطاب قرار داده است که روی زیبا و دلفریب هم‌چون خورشید جلوه‌گری می‌کند و مظهر روشنگری و زیبایی است و از این روی او را خورشید خوبان تلقی می‌کند:

آخر ای خورشید خوبان! مر تو را رخصت که داد کز خراسان اندر آشوری به شروان درفکن

(همان، ۹۹۰)

- در برخی ابیات خاقانی، معشوق را به عنوان بت دلبند و بت عیار خویشتن مور خطاب قرار می‌دهد و بدن سیمین او را وجه زیبایی‌اش می‌داند:

خورشید حسنت ای جان! هفت آسمان بگیرد سلطان عشقت ای بت! هر دو جهان بگیرد

(همان، ۸۳۵)

- گاهی خاقانی زیبایی جسمانی معشوق را با تشبیه‌نمودن به عناصری که مظهر زیبایی‌اند یعنی مظاهر طبیعی، توصیف می‌کند و با همین تناسبات زیبا، هم‌چون تشبیه روی معشوق به ماه و لب به لعل، سرخی گونه به گل و قامت به سرو، مورد خطاب قرار می‌دهد:

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران ۸۳

ای زیـر نقـاب مـه نمـوده ماه مـن و عیـد شـهر بـوده
از مقنعه ماه غبغب تو صد ماه مقنعم نموده
(همان، ۶۶۳)

و یا:

لاله رخا! سمن برا! سرو روان کیستی؟ سنگدلا! ستمگرا! آفت جان کیستی؟
(همان، ۶۹۷)

– از دیگر ویژگی‌های معشوق مورد خطاب خاقانی در غزلیاتش که بسیار نزدیک به معشوق سبک عراقی است، بی‌رحمی، جفا، یغماگری و خون‌ریزی است که شاعر او را با حزن و اندوه تأثیرگذار مخاطب قرار می‌دهد و در خطاب‌هایش با وی چنان احساسات خویش را منعکس می‌کند که خاطر خواننده اشعار نیز حزین می‌شود:

ای آتش سودای تو خون کرده جگرها بر باد شده در سر سودای تو سرها
ای در سر عشاق ز شور تو شعف‌ها وی در دل زهاد ز سوز تو اثرها
(همان، ۵۴۸)

انوری نیز که در تحول شعری قرن ششم بسیار تأثیرگذار بوده است در تخطبات عاشقانه‌اش توصیف‌هایی ارایه می‌دهد. با دقت در تخطبات عاشقانه‌اش با یار و گاه از مجموع توصیف‌های ظاهری‌اش و نیز با توجه به رابطه روحانی و باطنی عاشق و معشوق در غزل انوری می‌توان از مخاطبش سیمایی نیمه‌آرمانی را تشخیص داد که همین امر می‌تواند راه عبور از معشوق مورد خطاب در اشعار سبک خراسانی به سبک عراقی باشد.

معشوق مورد خطاب انوری چهره‌ای دارد همچون آینه که هنگامی که او را خطاب می‌کند و با او سخن می‌گوید از او می‌خواهد زلفش را که چون حجایی بر چهره زیبا و دل‌فریب او افکنده شده است بر کناری نهد تا روی سرخ و باطراوات او را که ماه هم به پای زیبایی آن نمی‌رسد ببیند:

۸۴ زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران

ماه چون چهره زیبای تو نیست / مشک چون زلف دل‌آرای تو نیست

(انوری، ۱۳۷۶: ۷۸۸)

- گاه معشوق مخاطب انوری دارای زلفی مشکین است که این عضو در سیاهی بیش از همه به عنبر و مشک غالیه و پس از آن به شب مانند شده است:

بر عارض تو حلقه زلف تو گو بیا / کز مشک چشم‌هاست به گلبرگ تر رقم

(همان، ۸۷۱)

معمولاً در تخاطبات عاشقانه انوری، زلف معشوق مایه فتنه و آفت و سودا و مرکز درد و اندوه و غم است و با عشق و دیوانگی و کفر تناسب دارد.

وقتی به گفتگوهای عاشقانه انوری با معشوق می‌نگریم می‌بینیم هنگامی که معشوق را مورد خطاب قرار می‌دهد از دل او یاد می‌کند که بیش از همه سنگین و آهنین و فارغ و بی‌رحم است و در خلال توصیف دل‌یار است که انوری گاه به شیوه شاعران دوره غزنوی، اندکی از معشوق بد می‌گوید و از صفاتی هم‌چون بی‌معنی، بدخو، کافر و توسن برای او استفاده می‌کند:

دل بی‌معنی تو کی گذارد؟ / که این معنی به گوش اندر گذاری؟

(همان، ۹۲۹)

پیش‌تر که می‌آییم به غزلیات عاشقانه استاد سخن سعدی می‌رسیم که گفتگوهای او با معشوق در تاریخ ادب فارسی کم‌نظیرند. معشوق مخاطب سعدی گاه کسی است که نور خدا در وی تجلی می‌یابد و به همین واسطه، شاعر تا جان در بدن دارد او را رها نمی‌کند:

چون می‌روشن در آبگینه صافی / خوی جمیل از جمال روی تو پیدا

(سعدی، ۱۳۷۳: ۳۹۶)

گاهی اما، در اشعار عاشقانه سعدی گونه‌ای از معاشیق یافت می‌شود که در حقیقت کنیز و برده شاعر هستند و ارج و قربی ندارند و صرفاً به خاطر زیبایی ظاهری او را مخاطب قرار می‌دهد و او مجبور است از شاعر اطاعت کند. در این گونه گفتگوها، سعدی ضمن توصیف

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال شانزدهم ❖ شماره ۳۷

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران ۸۵

زیبایی‌های بصری مخاطب، او را به واسطه نداشتن شأن و وقار نکوهش می‌کند و این‌گونه خطابش می‌کند:

ای لعبت خندان! لب لعلت که مزیده است وی باغ لطافت! به رویت که گزیده است
... رفت آن که فقاغ از تو گشایند دگر بار ما را بس از این کوزه که بیگانه مکیده است
سعدی در بستان هوای دگری زن وین کشته رها کن که در او گله چریده است
(همان، ۱۱۷-۱۱۶)

گاهی اما سعدی با توصیف جلوه‌های روی مخاطب با او به گفتگو می‌پردازد و ضمن توصیفات و تشبیهات متعدد در باره اجزای بدن او از جمله زلف به تخاطب و گفتگو می‌پردازد:

زلف معشوق مخاطب در سعدی، عامل گیرایی، زیبایی و جلوه‌گری اوست در این گونه ابیات غالباً سیاهی زلف به شب و خوش‌بویی آن به عنبر و مشک تشبیه شده و با این توصیفات مخاطب شاعر قرار گرفته و شاعر در خطاب به او می‌سراید:

سر مویی نظر آخر به کرم با ما کن ای که در هر سر مویت دل مسکینی است
(همان، ۱۵۶)

و:

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
(همان، ۱۶۴)

گاه مشاهده می‌شود که در تخاطبات عاشقانه سعدی با معشوق «در میان مظاهر جمال معشوق، زیبایی چهره او بیش از هر چیز دیگری شاعر هنرمند را به سوی خویش می‌کشاند؛ به ویژه که برای پرستش جمال و نظربازی توجیه عرفانی نیز می‌یافته... و آن توجیه نظریه گذر از جمال بشری به جمال لاهوتی است..» (انوری، ۱۳۸۲: ۱۱)

کمال حسن رویت را صفت کردن نمی‌دانم که حیران با تو می‌مانم، چه دانم گفت حیرانی؟
(همان، ۱۴۸)

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال شانزدهم ❖ شماره ۳۷

و نیز:

روزی به ز نخدانت گفتم به سیمینی گفت ار نظری داری ما را به از این بینی
خورشید و گلت خوانم، هم ترک ادب باشد چرخ و مه و خورشیدی، باغ گل و نارینی

(همان، ۱۱۳)

در غزل سعدی گاهی از صفات قهری معشوق چون سنگ‌دلی و بی‌رحمی و خون‌خواری سخن به میان می‌آید اما روح آزاد و طبع خوش‌باش شاعر از این صفات معشوق نومید نمی‌شود و تخاطبات عاشقانه‌اش را با چاشنی امید و شادی و طرب ترکیب می‌کند و تلفیقی از ناب‌ترین احساسات انسانی را در خطاب به معشوق خویش به تصویر می‌کشد:

اگرم تو خون‌بریزی به قیامتت نگیرم که میان دوستان این همه ماجرا نباشد
تو گمان مبر که سعدی به جفا ملول گردد که گرش تو بی‌جنایت بکشی جفا نباشد

(همان، ۱۳۸)

و:

من پروانه‌صفت پیش تو ای شمع چو گل گر بسوزم گنه من نه خطای تو بود

(همان، ۵۴)

- صعب الوصول بودن معشوق سوری در تخاطبات عاشقانه‌ای که بین سعدی و معشوق است نیز جلوه خاصی دارد؛ چرا که معشوق مورد خطاب شاعر گاهی مجالی یافته و به سمت معشوق ازلی می‌گراید و در هیأت معشوق آسمان جلوه‌گری می‌کند:

من بی‌مایه که باشم که خریدار تو باشم حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
گر چه دانم که به وصلت نرسم باز نگردم تا در این راه بمیرم که طلب‌کار تو باشم

(همان، ۱۳۰)

یا در این بیت:

تو هم چو کعبه عزیز اوفتاده‌ای در اصل که هر که وصل تو خواهد جهان ببیماید

(همان، ۱۶۹)

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران □ ۸۷

گاه معشوقی که سعدی او را مورد خطاب قرار می‌دهد فارغ از غم عاشقان و بی‌اعتنا به آنان است او که کاملاً مستغنی است و درد و غم را تجربه نکرده است، هیچ اعتنایی به غم و اندوه عاشقان ندارد و به سوز و گداز عاشق وقعی نمی‌نهد؛ لذا عاشق او را این‌گونه خطاب می‌کند:

تو که یک روز پراکنده نبوده است دلت صورت حال پراکنده‌دلان کی دانی؟

(همان، ۱۴۹)

گاهی اما معشوق مخاطب سعدی به لحاظ شخصیتی نیز صفات مثبت و درخشانی ندارد. مهم‌ترین ویژگی‌اش جفاکاری و ستم‌گری است. ستمی که معشوق سعدی با او می‌کند دشمن برای دشمنش روا نمی‌دارد و نمی‌پسندد؛ زیرا او بی‌هیچ دلیلی عاشقش را می‌آزارد چنان که سعدی در خطاب با او می‌گوید:

آن چه سر پنجه سیمین تو با سعدی کرد با کبوتر نکند پنجه که با شاهین است

(همان، ۴۴۵)

بر اساس مخاطب‌شناسی چهره معشوق در اشعار عاشقانه سعدی این‌گونه به نظر می‌رسد که گاهی سعدی معشوق مذکری را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ اما آن قدر لطیف این تخاطب صورت می‌پذیرد که مشکل می‌توان دریافت که این مخاطب، معشوق مذکر است یا مونث:

گل است آن یاسمن یا ماه یا روی شب است آن شبه یا مشک یا موی

چه شیرین لب سخن‌گویی که عاجز فرو می‌ماند از وصف سخن‌گوی

الا ای تــــرک آتــــش روی ســــاقی به آب باده عقل از من فرو شوی

چه شهر آشوبی ای دلبنده خودرای چه بزم‌آراییی ای گلبرگ خودروی

(همان، ۲۱۷)

سلمان ساوجی نیز که از شاعران این دوره است در تخاطبات عاشقانه‌اش با معشوق بارها او را مورد خطاب قرار داده است از جمله در تغزلی در حالی که غمزه معشوق را به سنایی تشبیه کرده، مخاطبش را در تصور خویش جنگ‌جویی می‌داند که شاعر را به قید و بند کشیده

۸۸ زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخطاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران

است و او را این گونه خطاب می‌کند:

باز آمدی ای بخت همایون به سعادت چون جان گرامی به بدن روزا عادت
از غمزه سنان داری و در زیر لبان قند چون است به قصد آمده‌ای یا به عیادت
... در قید چه داری به ستم؟ صید رها کن او خود به کمند تو درآید به ارادت

(سلیمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

از مضمون برخی خطاب‌های عاشقانه در سبک‌های خراسانی و عراقی به نظر می‌رسد که گاهی عاشق نسبت به معشوقی که مخاطب قرار می‌دهد حکم پدر را داشته و در تربیت او هم چون فرزندش با او برخورد می‌کند: (و نیز مذکر بوده است)

ای پسر! هیچ ندانم که چگونه پسری هر زمان با پدر خویش به خوی دگری
با چنین خو که تو داری پسر گر به مثل صبر ایوب مرا بودی گشتی پسری
تنگدل گردی چون من سوی تو کم نگرم ور سوی تو نگرم تو به دگر سو نگری
بوسه ندهی و نخواهی که کسم بوسه دهد پس تو ای جان پدر رنج و عنای پدری ...

(فرخی، ۱۳۷۱: ۳۹۸)

بدون شک در بعضی موارد معشوق مورد خطاب حافظ نیز مذکر است و این سنت شعری در زمان او به حدی قوی بوده که او توانسته است شاهان آل مظفر را در غزل به مانند معشوقی مورد خطاب قرار دهد؛ البته در شعر حافظ، مخاطب او گاهی ممدوح است، گاهی معبود و گاه نیز معشوق زمینی، زمانی صراحتاً معشوق مذکر را مورد خطاب قرار می‌دهد:

روزگاری است که ما را نگران می‌داری مخلصان را نه به وضع دگران می‌داری
گوشه چشم رضایی به منت باز نشد این چنین عزت صاحب‌نظران می‌دارد؟!
پدر تجربه آخر تویی ای دل ز چه روی طمع مهر و وفا زین پسران می‌داری؟!

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۹۲)

معشوق مورد خطاب خواجه شیراز، در دلبری به غایت رسیده است و کاری کرده که

زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران □ ۸۹

عاشق، عشق خویشتن به وی را هم‌چون حسن او در جلوه‌گری و افزون می‌بیند از این روی معشوق را این گونه خطاب می‌کند:

مرا از توسست هر دم تازه عشقی تو را هر ساعتی حسنی دگر باد
(همان، ۲۴۰)

چرا که حسن او بی‌زوال است و در اوج کمال:

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی خوش باش زن که نبود این هر دو را زوالی
(همان)

گاه معشوق مورد خطاب شوق وصف‌ناپذیر قرار می‌گیرد زیرا عاشق او را در متتهای درجه جمال خدادادی می‌داند و در حالی که از دست‌کاری هر مشاطه پاک و مستغنی می‌پندارد به او خطاب می‌کند:

تو را که حسن خداداده است و حجله بخت چه حاجت که مشاطهات بیاراید؟
(همان، ۲۴۱)

در جاهایی می‌بینیم که معشوق مخاطب شاعر در تخاطبات عاشقانه چشم سیاه دارد و دل‌بستگی شاعر به چشم سیاه او باعث آوارگی شاعر شده است:

گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
(همان، ۲۸۰)

یکی از برازندگی‌های معشوق مخاطب حافظ، استغنا یا او است. گاه این گریزانی از عشق به حدی است که اگر عاشق مرد راه نباشد دلزده و نومید کار و بار عاشقی را نیمه‌کاره رها می‌کند. البته ناگفته نماند «هر چیز را در جهان، بهایی است، آزاد نیز بهای زیبایی است، هر چه یار زیباتر، به ناچار نازآگین‌تر و و آزارانده‌تر خواهد بود.» (کزازی، ۱۳۸۹: ۲۸)

خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
و:

۹۰ زیبایی‌شناسی چهره معشوق در تخاطبات عاشقانه در شعر گذشته ایران

گنج عشق خود نهادی در دل دیوانه ما سایه دولت بر این گنج خراب انداختی
پیداست تا کسی یار را در زیبایی خرد و بی‌همتا نداند دل در گرو وی نمی‌بندد. معشوق
مخاطب حافظ در بسیاری جاها به قدری زیباست که فلک هم دل‌بسته شیرین کاری‌های
دلبرانه اوست. وی هم‌چون لعبتی به شیوه‌گری و ادا و اطوار در حضور عاشق می‌پردازد چون
می‌داند که این حرکات غذای جان عاشق است:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار! که توسنی چو فلک دام تازیانه توست

(همان، ۵۰)

معشوق حافظ در تخاطبات عاشقانه، با غمزه، دائم در حال تیراندازی بر قلب عاشق است
و اگر باری تیر او کارگر نیفتاد معلوم نیست بار دیگر عاشق از غمزه نگاه وی در امان بماند:

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت تا باز چه اندیشه کند رای صوابت

(همان، ۲۳)

و:

ز چشم شوخ تو جان کی توان برد که دائم با کمان اندر کمین است؟

(همان، ۷۸)

نتیجه

ره‌آورد این پژوهش این است که شاعر گاهی از صفات قهری معشوق چون سنگ‌دلی و بی‌رحمی و خون‌خواری سخن به میان می‌آورد و گاهی یار را در زیبایی خرد و بی‌همتا می‌داند؛ گاه به دلبری چشم سیاه او اشاره می‌کند و برخی شاعران نیز زیبایی جسمانی معشوق را با تشبیه کردن به عناصری که مظهر زیبایی‌اند یعنی مظاهر طبیعی، توصیف می‌کنند و با همین تناسبات زیبا، هم‌چون تشبیه روی معشوق به ماه و لب به لعل، سرخی گونه به گل و قامت به سرو، مورد خطاب قرار می‌دهند؛ بدین گونه با آوردن الفاظ زیبا کلامشان را عطرآگین می‌کنند و خواننده را به سمت خویش می‌کشانند.

البته باید گفت در آثار شاعران عارف‌مسلکی چون مولانا، گاه معشوق حقیقی در کسوت معشوق زمینی تجسم می‌یابد و اگر بزرگانی چون سعدی، حافظ و فخرالدین عراقی مخاطبان زمینی را خطاب می‌کنند و ستایش می‌کنند این معشوق مورد خطاب گاه چنان متعالی و والامقام است که به معبود عرفانی نزدیک می‌شود.

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال شانزدهم ❖ شماره ۳۷